

تحلیل موضوعی و سبکی کتاب النقص

دکتر محمد غلام‌رضایی

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهیدبهشتی

چکیده

در قرن ششم - یکی از دورانهای مناقشات مذهبی - شهاب‌الدین تورایی کتابی در ردّ شیعه نوشت به نام «بعض فضائح الروافض». عبدالجلیل قزوینی رازی، کتاب «النقص» را در ردّ این کتاب نوشته است. کتاب النقص یکی از آثار هشور معتبر قرن ششم است که دیدگاه‌های شیعه اثنی‌عشری را در زمینه‌های مورد اختلاف تشیع و تسنن بیان کرده و اطلاعات فراروانی در زمینه‌های اجتماعی، تاریخی، اعتقادی، رجال شیعه و مراکز تعلیم و تبلیغ این مذهب و امثال این به دست می‌دهد و روشن‌نقص‌نویسی را نیز در این کتاب می‌توان ملاحظه کرد.

از نظر زبانی و سبکی، کتاب النقص در زمره نثرهای ساده قرن ششم - که مرحله تکامل یافته نثرهای دوره سامانی است - قرار دارد و ویژگی‌های عمومی آن نثرها را در آن می‌توان یافت. اما از ویژگی‌های پرکاربرد در کتاب می‌توان از این نمونه‌ها نام برد: به کار بردن واژه «الّا» به جای جز و بجز، «ول» به جای «یا»، مصدر تام بعد از فعل‌های «پاید» و «شاید» و «خولهد» و «یارد» و «تولند»، آوردن «ها» به جای چیز، صرفی «ب» در آغاز افعال، به کار بردن لفظ «اجر» به جای فعل‌های «گفتن» و «راندن» لفظ، به کار بردن عبارتهای فعلی که با حرفه اضافه «به» شروع می‌شود، فرروانی عناصر عربی و به کار بردن سجع و جناس و تشبیه و استعاره و کنایه و ضرب‌المثل‌های فارسی و عربی و داستان و تمثیل در جای‌جای کتاب. تفصیل ویژگی‌ها همراه با پاره‌ای بحث‌های تحلیلی، موضوع این گفتار است.

کلیدواژه‌ها

کتاب النقص، نزاعهای مذهبی، ردّ و نقص، فضایی، مناقب.



مقدمه

آنانکه با تاریخ آشنایند می‌دانند که ستیز فرقه‌های مذهبی با یکدیگر از قدیم رواج داشته، اما همیشه یکسان نبوده است. تقریباً از قرن پنجم، با رواج و تسلط اعتقادات اشعریان و پدید آمدن تعصبات شدید و تسلط سلسله‌های ترک‌نژاد تازه مسلمان بر کشورهای اسلامی - که معمولاً نوعی تعصب بدوی بر آنان غالب بود - پیروان فرقه‌ها نیز با سخت‌گیری بیشتری با یکدیگر مواجه می‌شدند، چنانکه نزاعشان مکرر به ستیز و قتل و جرح می‌انجامید و آن، زمانی اتفاق می‌افتاد که فرد یا افرادی، پیروان یکی از فرقه‌ها را بر ضد فرقه‌ای دیگر تحریک می‌کردند. رفتار پادشاهان و امیران نیز بر ضد فرقه‌ای دیگر معمولاً تابع همین عامل بود. در همین دورانها بود که دانشمندان در ردّ یکدیگر و دفاع از خود، کتاب می‌نوشتند.

ری یکی از شهرهای پرجمعیت و بزرگ و معروف ایران پیش از مغول، به سبب آنکه مردمانش پیرو سه مذهب مختلف بودند، گاه‌گاه شاهد اینگونه درگیری‌ها بود. مردمان ری، بهری شیعه دوازده امامی و بهری شافعی و پاره‌ای حنفی بودند. در سال ۵۸۲، در نزاعی بزرگ ابتدا حنفیان و شافعیان با همدستی یکدیگر، شیعیان ری را سرکوب کردند؛ سپس در نزاعی دیگر، شافعیان بر حنفیان پیروز شدند.^(۱) مشابه این نزاعها در شهرهای دیگر نیز رخ می‌داد.

در ری، با وجود چنان شرایطی، سالیانی پیش از وقوع حادثه مذکور، یعنی به سال ۵۵۵ ه.ق، شهاب‌الدین تواریخی^(۲) - که به گفته خود ابتدا شیعه بود و سپس به مذهب شافعی گراییده بود - کتابی تألیف کرد به نام «بعض فضائح الروافض» و در آن پس از مقدمه‌ای، شصت و هفت مورد را که به گمان او در شمار فضیحت‌های شیعه بود برشمرد. نصیرالدین ابوالرشید عبدالجلیل قزوینی رازی از دانشمندان شیعه در قرن ششم، در ربیع الاول ۵۵۶ ه.ق. از تألیف این کتاب آگاه گشت. نسخه‌ای از این کتاب به دست امیر سید رئیس کبیر جمال‌الدین علی بن شمس‌الدین الحسینی رئیس شیعه رسیده بود و وی پس از مطالعه، آن را نزد برادر مهتر عبدالجلیل رازی، اوحدالدین الحسین که مفتی و پیر طایفه بود فرستاده بود و آنان این کتاب را از عبدالجلیل رازی پنهان داشته بودند که مبادا وی در ردّ و نقض آن شتاب کند.^(۳)

اتفاق را نسخه‌ای از این کتاب به دست امام شهاب‌الدین محمد بن تاج‌الدین



کیسکی از معتبران شیعه می‌افتد و وی پس از مطالعه، آن را برای عبدالجلیل رازی می‌فرستد.^(۴) گروهی از دانشمندان شیعه که این کتاب را مطالعه کرده بودند با سید شرف‌الدین ملک‌التقیاء، ابوالفضل محمدبن علی‌المرتضی مشورت کرده بودند^(۵) و وی فرموده بود که عبدالجلیل رازی «می‌باید که در جواب این کتاب بر وجه حق شروعی کند چنانکه کسی انکار آن نتواند کرد.»^(۶)

عبدالجلیل رازی، ظاهراً کتاب خود را در حدود سال ۵۶۰^(۷) ق. به پایان رسانید و آن را «بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض» نامید که به اختصار، به «التقض» یا «کتاب التقض» معروف است.

کتاب التقض از جهات گوناگون اهمیت دارد. به گفته استاد مرحوم دکتر زرین‌کوب، یکی از جهات اهمیت آن برای محققان تاریخ ایران، پیدا کردن علل زوال و انحطاط تمدن در این سرزمین است و «نشان می‌دهد چگونه ساکنان یک مملکت و حتی یک شهر و حتی یک محله به علل دینی با هم خصومت می‌ورزیده‌اند و چگونه تشنه مال و جان هم بوده‌اند.»^(۸)

ابوالرشید عبدالجلیل بن ابوالحسین بن ابوالفضل قزوینی رازی در سال ۵۰۴ به دنیا آمده و ظاهراً بعد از ۵۸۵ درگذشته است.^(۹) وی از دانشمندان و واعظان شیعه و ساکن ری بوده و از تفصیل زندگی وی اطلاعی در دست نیست. آنچه در منابع گذشته آمده معمولاً مختصر و یکسان است و مرحوم دکتر جلال‌الدین محدث ارموی آنها را در مقدمه کتاب التقض نقل کرده است.^(۱۰) چنانکه از کتاب التقض برمی‌آید، وی مدرسه‌ای - و شاید دو مدرسه - در ری داشته و در آنجا وعظ و تدریس می‌کرده است. وی پیش از تألیف کتاب التقض، چند کتاب تألیف کرده بود. نام این کتاب‌ها در التقض آمده است: یکی «مفتاح الرّاحات فی فنون الحکایات» که نویسنده برای آگاهی از اعتقاد شیعه در حق زاهدان و عابدان و مفسران، خوانندگان را به آن ارجاع داده^(۱۱) و دیگری «کتاب فی تنزیه عایشة»^(۱۲) و نیز «البراهین فی امامة امیرالمؤمنین»^(۱۳) و «رساله‌ای در ردّ اسماعیلیه».^(۱۴)

عبدالجلیل رازی - چنانکه از کتاب التقض برمی‌آید - مردی بوده است متین و موقر و دانشمند و منطقی و همچنانکه پس از این خواهیم گفت در ردّ کتاب «بعض فضائح الرّوافض»، مراتب دانش و اطلاع خود را متجلی ساخته؛ اما از سر خشم نویسنده آن کتاب را یک بار «خر مجبر» (ص ۵۹۷) و یک بار، به طور ضمنی «سگ و سگ شکل»

(ص ۲۰۷) نامیده؛ اما بارها او را «مصنّف نامنصف مجبّر مدبر» و «نو ناصیبی کهن رافضی» و «خواجّه ناصبی رافضی» و «انتقالی بوجهلی» و «نوسنی» و «نومسلمان» و «خواجّه رافضی بده ناصبی شده» و «خارجی» و «مزور انتقالی» نامیده و عبارت نفرینی «خاکش به دهن» را بارها و بارها در حقّ وی به کار برده است. وی درباره کتاب بعض فضائح الرّوافض و مؤلف آن گفته است: «... به عشق مذهب جبر و هوای طبع و حُبّ النّشوء فراهم آورده؛ الحق عباراتی است درست و خوش و سهل؛ اما کلماتی مشیع از سر تعصّب و جهل، حوالاتی نه بر جاده شریعت، تشبیهاتی سقیم پرشبهت، معارضاتی نامعقول و اشاراتی نامنقول نامقبول...» (۱۵).

و هرگاه جمله‌ای از آن کتاب را برای ردّ و نقض نقل می‌کند، آن را «فصل بی اصل و کلمات بی فایده» می‌داند و الحقّ که شهاب‌الدین تواریخی از نظر اطلاعات علمی گوناگون در مرتبه‌ای فروتر از عبدالجلیل رازی قرار داشته و علاوه بر اشتباهاتی که در کتابش دیده می‌شود و عبدالجلیل رازی جای جای به آنها اشاره کرده (۱۶)، مطالبی گوناگون را ظاهراً از روی غرض یا از نادانی به هم درآمیخته و میان شیعه دوازده امامی اصولی با سایر فرقه‌های شیعه چون زیدی و اخباری و اسماعیلی و قرمطی و غلاة و امثال آنان فرق نگذاشته و دانشمندان معروف و مورد قبول شیعه را با منحرفان و مطرودان برابر داشته و در انتساب فضیحت‌ها به شیعه دیدی عوام‌گرا داشته و پاره‌ای سخنان عامیانه را به نام اعتقادات اساسی و اصولی شیعه ثبت و ضبط کرده است و گاه در اموری بسیار جزئی از مستحبات، به شیعه ایراد گرفته؛ مانند: انگشتی به دست راست داشتن (ص ۴۱۲) و دست در نماز فرو گذاشتن (ص ۴۲۶) و «صلوات!... علیه» نوشتن برای پیامبر و علی (ع) (ص ۳۱۹) و امثال این. یک جا گفته است که مناقب خوانان «مغازی‌ها می‌خوانند که علی را به فرمان خدای تعالی در منجیق نهاده و به ذات السّلاسل انداختند تا به تنهایی آن قلعه را که پنج‌هزار مرد درو بود تیغ زن، بستند و علی در خبیر به یک دست برکند، دری که به صد مرد از جای خود بجنبانیدندی و به دستی می‌داشت تا لشکر بدان گذر می‌کرد و بوبکر و عمر و عثمان و دیگر صحابه از حسد بر علی بر آن در آمد و شد می‌کردند تا علی خسته گردد و عجزش ظاهر گردد.» (۱۷) نویسنده التّقض در پاسخ وی، گفته است که اینگونه مطالب «در کتاب معروفان مذکور نیست و امام رشیدالدین رازی که استاد اهل زمانه خود بود در اصول آن

را انکار می‌کرد و اگر شاعران برای زینت شعر خود کلمتی بگویند و خوانندگان برای رونق خود چیزی خوانند، بر آن اعتبار نباشد. اعتبار در این معنی بر قبول فحول علما و کتب شیوخ معتمد باشد...»^(۱۸) و در مواردی دیگر از این دست نیز نویسنده‌ی النقض می‌گوید: «سخن جهّال و عوام و اوباش»^(۱۹) باشد.

در موارد متعدّد، از کتاب النقض برمی‌آید که نویسنده‌ی آن تا حدودی خشمگین و عصبی بوده و با لحنی تند سخن گفته و احتمالاً پنهان داشتن کتاب بعض فضایح الرّوافض از وی نیز شاید به همین سبب بوده باشد.

کتاب النقض به دلیل آنکه ردّ و نقض است، از نظر ساختار، از ساختار کتاب بعض فضایح الرّوافض پیروی کرده است. بدین معنی که پس از مقدمه‌ای کوتاه - که در آن جریان تألیف کتاب توضیح شده است - مطلب با عنوان «فصل» شروع گردیده و از این قسمت به بعد عبارات کتاب مورد نظر را نقل کرده و آنها را پاسخ گفته است. در چاپ انجمن آثار ملی، از نیمه‌ی صفحه‌ی هفتم کتاب، این نقض شروع می‌شود و تا صفحه‌ی ۲۳۴ مشتمل است بر نقل و نقض مقدمه‌ی کتاب بعض فضایح الرّوافض و از آن به بعد فضایح‌های شصت و هفت گانه را نقل کرده و سپس پاسخ داده است.

نویسنده در پاسخ‌گویی، به روش‌های زیرین عمل کرده است:

الف - نشان دادن تناقض‌های سخنان نویسنده‌ی بعض فضایح الرّوافض: مؤلف النقض در چند مورد به تناقض در سخنان وی اشاره کرده که از آن جمله است صفحات ۱۱ و ۱۲ و ۲۳۶.

ب - تقابل مطالب و حوادث: در موارد متعدّد، نویسنده‌ی النقض واقعه یا مطلبی را به عنوان نظیره‌ای برای آنچه نویسنده‌ی اول نقل کرده، آورده است. مثال را، مؤلف بعض فضایح الرّوافض چنین گفته است: «... و در ساری خاتون سعیده سلقم بنت ملک شاه رحمه‌الله که زن اصفهبد علی بود بوطالب مناقبی را زبان بفرمود ببردن که اندر آن بیشه گریخته بود و هجو صحابه‌ی پاک و قدح زنان رسول خدای می‌خواند.»^(۲۰) نویسنده‌ی النقض پس از شرحی که بر این موضوع نوشته گفته است: «... و چه مانده است این معنی بدان که خواجه بویگر خسروآبادی سنّی که حاکم قزوین بود او را گفتند: صدیقک فضاییلی، دشمن علی و آل او، تو را لعنت کرده است. بفرمود تا در دارالسّنه که قزوین است آن فضاییل خوان سنّی را پاره پاره بکردند...»^(۲۱) از اینگونه تقابل‌ها در کتاب مکرر دیده می‌شود.



ج - عبدالجلیل رازی در موارد متعدد، با استناد به اعتقادات کلامی مؤلف بعض فضائح الرِّوافض، سخنان او را رد کرده است. این شیوه از همان آغاز کتاب به کار رفته است. مثلاً دربارهٔ اینکه کتاب مذکور با بسم الله الرحمن الرحيم شروع شده، نوشته است: «چون به مذهب مجبّر اسم و مسمّی یکی باشد، فایدهٔ بسم الله معلوم نشود و فرقی ظاهر نباشد میان خدا و نام خدا؛ پس نمی توان دانستن که ابتدا به خدای کرده است یا به نام خدای، چنانکه در اثبات صفات تّه قدیم، لازم است بلکه به عددِ اسامی هزار و یک خدایش لازم باشد و چون نام را منکر است و خدای خود قدیم است به اجماع؛ به مذهب بد مجبّران این اجرا خطا باشد، که خود فرقی نمی داند که "بسم الله" خداست یا نام خداست.» (۲۲)

د - رد کردن سخنان شهاب الدّین تواربخی با استناد به روایات اهل سنت، مانند آنچه در ص ۳-۵۲۲ دربارهٔ «ردّ الشّمس» آورده است.

هـ - استناد به آیات قرآن کریم و احادیث. در اینگونه موارد نظر مؤلف را دربارهٔ تفسیر بعضی آیات می توان دریافت.

و - در موارد متعدّد با دلایل شرعی سخن مدّعی را رد کرده است.

ز - عبدالجلیل رازی مکرّر، شیوهٔ بحث و جدل و استدلال متکلمان را در پاسخ‌گویی به کار گرفته و با دلایل عقلی و منطقی سخن مؤلف اول را رد و نقض کرده است؛ مانند آنچه در صفحات ۲۴۲ و ۲۴۷ گفته است.

وی معمولاً پاسخ‌ها را بر مبنای اعتقادات «امامیان اصولی» آورده و مکرّر به این موضوع اشاره کرده است. یک جا گفته است: «... خدای تعالی عالم است که برین وجه نه مذهب امامیان اصولی است و اگر اخباری و حشویی و غالی چیزی گوید و نقلی نادرست افتد بر اصولیه بستن غایت بی‌امانتی و نامسلمانی باشد.» (۲۳)

در کتاب التَّقْض، به مناسبت مطالبی که در کتاب بعض فضائح الرِّوافض طرح شده، مطالب گوناگون و متنوع آمده است؛ به همین سبب اطلاعات فراوان در زمینه‌های مختلف از این کتاب به دست می توان آورد. بعضی از آنها را در اینجا به اختصار برمی شمیریم.

اطلاعات اجتماعی: در این کتاب جای جای به نزاع‌های فرقه‌ای و سخت‌گیری



پادشاهان در حق یکی از فرقه‌ها و مطالبی از این دست اشاره شده است؛ مانند اشاره به جنگ داخلی در قزوین (ص ۳۶) و رفتار محمود غزنوی با شیعیان ری و رفتار غزان با مردم خراسان و نیشابور (ص ۳-۴۲) و مواردی دیگر از این دست. نویسندگان اینگونه رفتارها را دلیل برقرار کردن اساس حکومت می‌دانند نه دلیل بر بطلان اعتقاد و مذهب، آنگونه که مؤلف بعضی فضائح الرّوافض پنداشته است؛ و استناد کرده است به قول خدای تعالی در قصه بلقیس و سلیمان که إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعْرَآةَ أَهْلِهَا آذِلَّةً. عبدالجلیل رازی پس از ذکر نمونه‌هایی از رفتارهای پادشاهان با علمای فرقه‌های مختلف مذهبی و آزار و زجر و قتل آنان یا توبه گرفتن از ایشان و محضر نوشتن و به خلیفه بغداد فرستادن و رفتارهایی از این دست، می‌گوید: «... خلفا و سلاطین و امرا و وزرا و جهانداران، سنی و حنفی و شیعی را بسی کشته‌اند» (۲۴).

همچنین اشارتی که نویسنده به مناقب خوانان و فضایل خوانان کرده است از موضوع‌های جالب و ظاهراً دست اول کتاب شمرده می‌شود. مطابق آنچه از کتاب التَّقْض برمی‌آید، افرادی بوده‌اند که در کوچه‌ها می‌گشته‌اند و با آواز، اشعاری در منقبت علی (ع) و اولاد آن حضرت می‌خوانده‌اند، این گروه را مناقب‌خوان و مناقبی می‌گفته‌اند. همچنین افرادی بوده‌اند که فضیلت خلفا را به همان شیوه می‌خوانده‌اند. اینان را فضایل‌خوان و فضایی می‌گفته‌اند. نویسندگان بوطالب مناقبی (ص ۹-۱۰۸) و صدیق فضایی (ص ۱۰۹) و بلعمید مناقبی (ص ۱۱۰) و بیکانک فضایل‌خوان (ص ۱۱۲) به مناسبت نام برده است. (۲۵)

نظر مؤلف دربارهٔ خلفا و بعضی از صحابه و حکومت ترکان: شیعهٔ دوازده امامی در آراء و اعتقادات خویش میانه‌رو بوده و بیش از سایر فرقه‌های شیعه، چون اسماعیلیه، در رفتارهای عمومی از عقل و منطق پیروی کرده است. آنچه مؤلف التَّقْض در اینگونه موارد آورده معمولاً بر این اساس است و چون ری یکی از مراکز مهم شیعه محسوب می‌شده و گروهی از علمای نامدار شیعه در قرن ششم در ری نشو و نما یافته بودند و گروهی از آنان به هنگام تألیف کتاب التَّقْض در حیات بوده‌اند و کتاب مذکور و مؤلف آن مورد تأیید آنان بوده است، می‌توان نتیجه گرفت که مطالب مذکور در این کتاب را نیز تأیید می‌کرده‌اند.

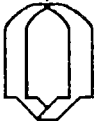
نویسنده در چند مورد همسران پیامبر گرامی اسلام را به نیکی و پاکی ستوده و



آنان را ام‌المؤمنین دانسته و این حکم را دربارهٔ عایشه نیز جاری دانسته است. نویسنده دربارهٔ عایشه گفته است که وی مستحق رحمت خداست و چون جنگ جمل را علیه خلیفه بر حق زمان خویش به راه انداخته است اگر توبه نکرده باشد در قیامت مؤاخذه خواهد شد. سپس گفته است: «غیر این نیست مذهب در وی»^(۲۶). مؤلف کتابی نیز داشته است در تنزیه عایشه که پیش از این از آن نام بردیم. وی این کتاب را به اشارت مقتدای سادات و شیعه، سید سعید فخرالدین بن شمس‌الدین الحسینی تألیف کرده بود و قاضی القضاة سعید عمادالدین الحسن الاسترآبادی آن را خوانده بوده و فصلی در تمجید آن بر پشت آن نوشته بوده است.^(۲۷)

مؤلف به مناسبت، چندبار دربارهٔ ابوبکر و عمر و عثمان سخن گفته و تأکید کرده است که شیعه آنان را دشمن نمی‌دارند، اما آنان را شایستهٔ امامت هم نمی‌دانند؛ زیرا از نظر شیعه، آنان را شرایط امامت نیست. وی اختلاف مسلمانان را بر سر امامت و خلافت دلیل بر خلاف و ستیز با صحابه نمی‌داند بلکه «این بر حساب آن جمله باید گرفتن که خواجه در موضعی به دلیل آورده که اختلاف امتی رحمة...»^(۲۸) وی ابوبکر را با صفت «صدیق» (ص ۹۳) یاد کرده و در مواردی به فضل و منقبت عمر اشاره کرده است. در جایی، در پاسخ به مؤلف اول گفته است: «... و امامت بوبکر و عمر اختیار خلق گویند و امامت علی و اولادش نص دانند از فعل خدا و عاقلان دانند که این نه دشمنی بوبکر و عمر باشد و نه دشنام و بدگفتن صحابه و تابعین...»^(۲۹) و در جای دیگر آمده است که «اما آنچه گفته است: 'اگر نه رسول بودی بوبکر و عمر و علی چون دیگر شتریانان بودندی' راست است؛ بدان مذهب که معرفت خدای به قول رسول دانند / یعنی مذهب شهاب‌الدین توربخی / چنین است و بدان مذهب که معرفت باری تعالی به عقل و نظر دانند / یعنی مذهب نویسنده التَّقْض / خلاف این است که گفته است و آن لفظ در حق بوبکر و عمر اجرا کردن بی ادبی و سفاهت باشد و در حق امیرالمؤمنین، علی، کفر و ضلالت و بدعت باشد...»^(۳۰) و در جای دیگر گفته است: «و حدیث فضل و منقبت عمر و فتح‌های بلاد و آثار اسلام همه معلوم است و شیعه آن را انکار نکرده‌اند.»^(۳۱)

مؤلف التَّقْض کتابی داشته به نام مفتاح الرّاحات فی فنون الحکایات و گفته است که در آن «شرح ایمان عمر به نوعی بیان کرده‌ام لطیف و بسی از معروفان فریقین آن را نسخه کرده‌اند و دیده و برخوانده‌اند.»^(۳۲)



نظر نویسنده دربارهٔ ابوحنیفه و شافعی مثبت است و جای جای آنان را ستوده است. «توحید و عدل، مذهب بوحنیفه و شافعی بوده است و بر حبّ اهل البیت کشته آمده‌اند...» و دربارهٔ مالک نیز گفته است که شیعه وی را کافر نمی‌دانند و این برخلاف ادعای نویسندهٔ اوّل است و در جای دیگر، از مالک و مالکیان با تمجید نام برده است. (۳۳) اما دربارهٔ احمد حنبل گفته است که وی به دشمنی با علی تظاهر کرده بدان سبب که جدّ او ذوالثدیّه در جنگ نهران به شمشیر طرفداران علی کشته شده است. سپس گفته است که شیعه این چنین مجتهدانی را دوست ندارد و آن را که انکار امامت علی و اولادش کند مبتدع و گمراه می‌داند. (۳۴)

نویسنده از بنی امیّه و بنی مروان بدگویی کرده و بعضی از آنان چون یزید و ولید را بارها نکوهیده و بعضی مطالب جالب دربارهٔ آنان آورده است. از جمله گفته است که «... اگر دعوی تاریخ‌دانی می‌کند از قصهٔ ولید عبدالملک که به مذهب خواجه خلیفه است و اجماع به روزگار وی بر وی منعقد است بایست که خبر دادی که مصحف باز کرد تا فالی بگیرد. این آیت برآمد که: وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ؛ مصحف بنهاد و تیرباران کرد و این بیت‌ها انشا کرد:

اتو وعدونی بـجبار عـنیدِ فـها انا ذاک جـبار عـنیدِ
اذا لاقیت ربک یوم حشرٍ فقل یا ربّ مرّقنی الولیدِ» (۳۵)

اما نظر او دربارهٔ خلفای بنی عباس یکسان نیست. گه‌گاه از آنان با احترام یاد کرده و نام بعضی از آنان را با تعریف و تمجید آورده است. یک جا مأمون را دارای جزالت فضل و نبالت اصل و کثرت عقل و صاحب علم و عدل دانسته (۳۶) و مسترشد را بزرگوار و شهید. (۳۷) در مواردی نیز در حق آنان سخنانی گفته که بوی نارضایتی از آن استشمام می‌شود. «معلوم است همهٔ عقلا و فضلا را که تا امامت به مروانیان و امویان و عباسیان افتاد تا الی یومنا هذا، حق ضعفا از اقویا باز ناستدند و نه حق مسلمانان به مسلمانان رسانیدند و نه حق خود بر خود نگاه داشتند. اولاً، معلوم است که در عهد این خلفا در بیشتر اوقات راهها نایمن بوده است و مسلمانان رنجور، و خراجها و باجها نهاده‌اند و خمر و زمر آشکارا کرده و ظلم و عدوان بی‌اندازه رفته...» (۳۸).

و نیز گفته است: «... هرگز که دیده است و که شنوده است که لشکری از دارالخلافه روی به روم و الموت نهاد و طلب ظفر و نصرتی کرد؟» (۳۹) و بعضی آنان را



نام برده و از رفتارهای آنان انتقاد کرده است: مثلاً دربارهٔ ابومنصور دوانیقی گفته است که «اند هزار نفس زکیه از آل علی و فاطمه هلاک کرد چه به زهر چه به تیغ و چه آن را که در دیوارها گرفتند...»^(۴۰) اما پادشاهان و سلطاناتی که نویسنده به مناسبت از آنان نام می‌برد دو گروه‌اند: عده‌ای شیعه مذهب‌اند همانند آل بویه و پادشاهان مازندران مانند رستم بن علی بن شهریار که معمولاً از آنان به نیکی یاد کرده و بویژه دربارهٔ پادشاه اخیر فضیلت‌ها گفته و از خدمات وی یاد کرده است. مثلاً گفته که او بیست و هفت هزار ملحد را که در حدّ اعتبار و الثفات بودند کشت، بجز گروهی که مورد توجه نبوده‌اند^(۴۱) و در جای دیگر در حق وی گفته است که: «... به سالی هزاران ملحد و باطنی را در آن حدود طعمهٔ سگان می‌کند.»^(۴۲)

گروه دیگر آنانند که اهل تسنن‌اند. در این گروه از غزنویان و بویژه از سلاطین سلجوقی بارها به نیکی یاد کرده^(۴۳) و آنان را ستوده است و مؤلف بعض فضائح الرّوافض را از شمشیر آنان ترسانده است.^(۴۴) یک جا دربارهٔ سلجوقیان گفته است: «و حقیقت آن است که در بلاد عالم و بسیط زمین و فسحت دنیا هر خیری که در مسلمانی ظاهر می‌شود از مدارس و مساجد و خانقاه‌ها و منابر و سنت‌های نیکو و دفع بدعتها همه به برکات قوت و تیغ آل سلجوق رحم... الماضین منهم و أنسأ فی عمر الباقین به خلاف آنکه این قائل حوالت کرده است.»^(۴۵) و در جای دیگر ترکان غازی را - که در آن روزگار جهانداران بوده‌اند - یاوران مهدی می‌داند.^(۴۶)

اما دربارهٔ اسماعیلیه و پیروان حسن صباغ - که به ملاحده معروف بوده‌اند - هر چند که از فرقه‌های شیعه‌اند بدگویی فراوان کرده و بارها آنان را قدح و لعن کرده است و بزرگانی از آنان را به نام و لقب نکوهیده. در مواردی که از آنان نام برده، اطلاعات فراوانی نیز دربارهٔ آنان به دست داده که بیانگر نظر شیعه دربارهٔ آنان است.^(۴۷)

نویسنده بجز اسماعیلیه از فرقه‌های دیگری نیز نام برده و دربارهٔ آنان اظهار نظر کرده است. دربارهٔ زیدیان گفته است که همه اهل سداد و صلاح و عفاف بوده‌اند و اعتقاد شیعه در حق آنان نیکوست اما آنان را امام نمی‌دانند^(۴۸) و گفته که «شیعه را با ایشان چندان خلاف نیست که به میانجی مجبران حاجت باشد...»^(۴۹)

اما دربارهٔ روابط شیعه و سنی نیز جای‌جای در کتاب بحثها و اشارتهای جالب توجه هست. از گفتار نویسنده در حق اهل تسنن چنین برمی‌آید که گروهی از آنان را در



زمره مجبّره می‌شمارد و با آنان چندان نظر خوش ندارد، امّا آنان را که عدلی مذهب‌اند و نیز شافعیان و حنفیان را بارها ستوده و نیکو اعتقاد نامیده^(۵۰) و به روابط نیک دو فرقه با یکدیگر و نظر نیک آنان نسبت به همدیگر اشاره کرده و بسیاری از مجتهدان اهل سنت را تمجید کرده و به مدیحه‌ها و مرثیه‌هایی که بزرگان دو فرقه در حق یکدیگر سروده‌اند اشاره کرده است مانند قصیده خواجه حسن دوریستی از علمای شیعه در مدح نظام‌الملک و مرثیه ابوبکر قهستانی در حق علم الهدی و مرثیه ابوالعلا در حق شریف طاهر پدر علم الهدی و اشعار بدیع‌الزمان همدانی بر روضه رضا (ع) و امثال آنها. از اعتماد خلفا و سلاطین بر وزیران شیعی و از ازدواجهایی که میان فرزندان بعضی از این بزرگان رخ داده نیز سخن گفته است.^(۵۱)

نویسنده، گاه‌گاه از بعضی شخصیت‌های دیگر نیز نام برده و درباره آنان داوری‌هایی کرده است که با نظر پاره‌ای از دانشمندان شیعه در عصر ما متفاوت است مثلاً ابومسلم خراسانی را شیعی و معتقد دانسته و انتقال خلافت را از امویان و مروانیان به عباسیان و جهی نهاده است.^(۵۲)

عزاداری شهیدان کربلا: عبدالجلیل رازی، جای‌جای در پاسخ به مطالبی از کتاب بعض فضائح الزوافض به واقعه کربلا و نظر عالمان اهل تسنن درباره آن واقعه و عزاداری شیعه و سنی در ایام عاشورا اشاره کرده و اطلاعاتی در این زمینه به دست داده است. وی به اشعار شافعی در مرثیه شهیدان کربلا اشاره کرده^(۵۳) و از چند تن از عالمان اهل تسنن نام برده که در ایام عاشورا، عزاداری کرده و در مجالس عزاداری شور انداخته و سر برهنه کرده‌اند.^(۵۴)

مسائل کلامی و اعتقادی: یکی از موضوعاتی که مؤلف فضائح الزوافض جای‌جای مطرح کرده، بعضی اعتقادات کلامی است. به همین سبب عبدالجلیل رازی یکایک آنها را پاسخ گفته و بعضی را که نادرست و تهمت بوده نپذیرفته و صورت درست اعتقادی شیعه را در آن مورد باز نموده و بعضی را که درست بوده به صراحت تأیید کرده و از آن دفاع کرده و درستی آن را با استدلال‌های عقلی یا شرعی اثبات کرده است. از اینگونه است اعتقاد و نظر شیعه درباره تقیه، امامت و ولایت، ایمان ابوطالب، برتری نبوت بر ولایت، اجماع مسلمانان، مصلحت عباد، ارتداد، نماز جمعه، غیب دانستن یا ندانستن امامان، گفتن اَشْهَدُ اَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ... در اذان، و اعتقاد شیعه در باب مهدی و پنج

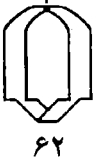


تکبیر در نماز میّت و مسائلی از این دست. (۵۵) نویسنده به مناسبت‌هایی به آراء کلامی و اعتقادی سایر فرقه‌ها نیز اشارت‌هایی کرده است.

تفسیر آیات: عبدالجلیل رازی در پاسخ به نویسندهٔ اوّل و اثبات درستی آراء شیعه گاه‌گاه به آیاتی از قرآن کریم استناد کرده و رأی شیعه را در تفسیر آنها بیان کرده و در مواردی به تفسیر بزرگان شیعه چون امام محمدباقر (ع) و امام حسن عسکری (ع) و شیخ طوسی و محمد فتال نیشابوری و طبرسی و ابوالفتوح رازی نیز اشارت کرده است. (۵۶)

رجال شیعه: یکی از ایرادهای شهاب‌الدین تواریخی بر شیعه، نداشتن رجال نامدار یا رسوایی و بددینی رجال شیعه و مسائلی از این دست است. عبدالجلیل رازی در پاسخ به اینگونه شبهه‌ها، به مناسبت از رجال معروف و معتبر شیعه در زمینه‌های مختلف نام برده و گاه‌گاه به مسائلی از زندگی آنان اشاره کرده و از نام و لقب و دانش و اعتبار علمی و حکومتی و اجتماعی آنان سخن گفته و اطلاعات فراوانی در این زمینه به دست داده است. از جمله دربارهٔ سیدمرتضی گفته است: «... و معلوم است که علمای فریقین هر آدینه به سلام مرتضی رفتندی و از وی عطا ستدندی و سلطان در وقت انزوای او به سرای او رفت و نظام‌الملک با عظمت هر سال اند بار به سرای او رفتی.» (۵۷) و در جای دیگر نیز از احترام و عظمت سیدمرتضی در بغداد و پدرش سیدظاهر نقیب‌السّاده سخن گفته و اشارت کرده به اینکه سیدمرتضی تنها ۴۰۰ شاگرد فاضل متبحّر داشته و مطلع قصیدهٔ متنبی را در مدح پدر سیدمرتضی آورده است. (۵۸) و نیز گفته است که «در عهد سید شمس‌الدین رئیس شیعت مگر مصنّف دیده باشد که در همهٔ محافل و مجامع سالهای دراز از اصحاب بوحنیفه و شافعی کس بر بالای او ننشست و نتوانست نشستن.» (۵۹) نویسندهٔ اوّل بعضی افراد را به شیعه منسوب کرده حال آنکه عبدالجلیل رازی آنان را مشبّهی و مجبّری و ملحد دانسته و انتساب آنان را به شیعه رد کرده است، بدین ترتیب نظر شیعه در مورد آنان در این کتاب دیده می‌شود مانند آنچه در بارهٔ تاج‌الملک و حسن صباح و ده دارک بوالغنائم درودگر اصفهانی و عطاش اقرع و بوالفتوح گورخر و بزرجمید و امثال آنان آورده است. (۶۰)

مساجد و مدارس و کتابخانه‌های شیعه: عبدالجلیل رازی در پاسخ به نویسندهٔ اوّل و دفاع از شیعه، از مدارس ویژهٔ شیعه و مدرسه‌ها و کتابخانه‌ها و رباط‌های شیعه در



ری و برخی از شهرهای شیعه‌نشین دیگر نام برده و معتقد است که ذکر آنها در پاره‌ای از ایالات چون خراسان و مازندران و حلب و حرّان «طومارات کتب» می‌خواهد سپس به ذکر مدارس ری پرداخته و از یازده مدرسه و خانقاه نام برده و درباره هر یک توضیحاتی داده است. مدارسی که وی نام برده تنها مشتمل است بر آنها که در عهد سلجوقیان ساخته شده است.^(۶۱) ضمن نام بردن از مراکز شیعه به برپایی مراسم دینی و مذهبی و مجلس درس و وعظ و تعلیم و تبلیغ تشیع و علنی بودن آن مجالس و مراسم اشاره کرده است. آنچنانکه از اشارت وی برمی‌آید شرکت پیروان دیگر فرقه‌های مذهبی در این گونه مجالس آزاد بوده و گاه کار به مناظره و مشاجره نیز می‌کشیده است. شهاب‌الدین تواریخی نوشته است: «اگر دانشمندی حنفی یا شفعوی در شهر آید و مجلس دارد اگر فضیلت و منقبت علی بوطالب - رضی الله عنه - بسیار گوید مع ما که اصول مذهب خویش را شرح می‌دهد و تفضیل خلفای راشدین می‌گوید خود را در غلط افکنند و همه بدان مجلس می‌شتابند و مست و نیم مست فریضه‌ها رها کرده در مجلس آن مخالف نعره می‌زنند و شادی می‌نمایند که او نام علی برده است و چون جمع شوند با یکدیگر می‌گویند که دیدی در حقّ امیرالمؤمنین علی چه گفت^(۶۲)...» و عبدالجلیل رازی گفته است: «و اگر انکار به مجلس رفتن این جماعت از آن است که گویند: مخالف است، این طریقه در هر طایفه باشد و کدام دوشنبه باشد که در مجلس ما از ده و بیست و پنجاه و پانصد منقبت خوان و عالم و بازاری از حنفیان و شفعویان کمتر باشند و می‌شنوند و بعضی می‌نویسند و این معنی ظاهر و شایع است».^(۶۳)

شهرهای شیعه‌نشین: عبدالجلیل رازی شهرهایی را که تمام مردم آن شیعه بوده‌اند عبارت می‌داند از قم، کاشان، آبه، بلاد مازندران، سبزوار، ورامین. وی درباره هر یک از این شهرها توضیحاتی داده و گاه گاه از مساجد و مدارس و امامزاده‌ها و مدرسان و عالمان آنجا نام برده و گاه گاه روایاتی نیز در فضیلت بعضی از این شهرها نقل کرده است.^(۶۴) ضمناً برخی از شهرها و ایالات را نیز محل و مرکز ملحدان دانسته از جمله دامغان و سگستان را.^(۶۵)

کتابها: نویسنده به مناسبت‌های گوناگون از بعضی کتابهای دانشمندان شیعه و سنی نام برده و مطالبی را به آنها ارجاع داده است و در مواردی از کتابهایی که ملاحظه و دانشمندان دیگر فرقه‌های مطرود نوشته‌اند نیز نام برده است. عبدالجلیل رازی از تاریخ



طبری و تفسیر طبری به عنوان دو مرجع که نویسندۀ آن اهل تستن است و شیعه آن را قبول دارد و معتبر می‌شمرد نام برده است^(۶۶). مجموعاً نام بیش از ۴۵ کتاب به بهانه‌های مختلف در النقص آمده است^(۶۷).

عبدالجلیل رازی به مناسبت از بعضی کتابها و نقض‌های آنها نیز نام برده است. یک جا گفته است که سیدمرتضی کتابی نوشته به نام تنزیه الانبیا و ابوالفضل مشاط کتابی در رد آن تألیف کرده به نام زلّة الانبیاء^(۶۸). همچنین گفته است: «... و کتابهایی که شیعه اصولیۀ امامیه کرده‌اند در نقض قاعده ملاحظه لعائن الله علیهم از مختصر و مطول آن را نهایی نیست^(۶۹)».

اطلاعات تاریخی: نویسندۀ به مناسبت مباحثی که در کتاب مطرح کرده، گاه به پاره‌ای مسائل تاریخی، از جمله تاریخ صدر اسلام اشاره کرده است. به جز مواردی که ذکر شد اطلاعاتی درباره‌ی کوچه‌های ری، مذاهب فقهی و کلامی، نام پاره‌ای از مشاغل و حرفه‌ها و اطلاعات پراکنده در زمینه‌های گوناگون دیگر در النقص آمده که تفصیل آنها را در کتاب باید دید و این گفتار را مجال ذکر آنها نیست.

بررسی ویژگیهای نثر کتاب النقص

در قرن ششم، روزگاری که کتاب النقص تألیف می‌شده است، در مجموع دو شیوه نثرنویسی میان نویسندگان فارسی زبان غالب بوده است: یکی نثر ساده و دیگری فنی. نثر فنی بیشتر در نوشتن موضوعاتی که جنبه نقل و روایت داشته به کار می‌رفته و کتاب‌هایی که جنبه علمی و عقلی و استدلالی و تعلیمی و تبلیغی داشته به نثر ساده نوشته می‌شده است. بنابراین موضوع کتاب النقص، با شیوه ساده‌نویسی تناسب داشته و نویسندۀ آن نیز با آگاهی، همین شیوه را به کار بسته است. بیشتر نثرهای ساده قرن ششم به گونه‌ای است که می‌توان آن‌ها را نثر مرسل عالی نامید و آن شیوه‌ای است که با تاریخ بیهقی و کشف‌المحجوب هجویری در قرن پنجم آغاز شده و مرحله‌ای است متکامل‌تر از نثرهای ساده دوره سامانی و پیش‌درآمدی است بر نثرهای فنی یا به عبارت دیگر نثری است میان نثرهای بسیار ساده و نثرهای فنی. در قرن ششم به موازات نثر فنی این نوع نثر نیز رایج بوده است. ویژگیهای کلی اینگونه نثرها را در سبک‌شناسی بهار و کتاب فن نثر^(۷۰) می‌توان دید. در اینجا می‌کشیم پاره‌ای از ویژگیهای نثر کتاب النقص را به اختصار بررسی کنیم:

۱- ویژگیهای صرفی

در کتاب التّقصّ و ویژگیهای صرفی کهن کم و بیش به کار رفته است. اگرچه این کهنگی‌ها به فراوانی نثرهای دوره سامانی نیست اما قابل توجه است. نمونه‌هایی از این ویژگیها اینها است:

۱-۱- شکل کهنه واژه‌ها: بیران و بیرانه: ویران و ویرانه / ۹۳، ۱۲۵، درغوبیش: درویش / ۶۳۲، «یاوَد» مکرر به جای «یابد» به کار رفته است. نگوسار / ۴۰۳، اشکم / ۴۳۹، اشنویدن / ۳۹۵، اسفید / ۷۰.

۱-۲- نویسنده در چند مورد معادل جزء صرفی «ب» در آغاز فعلها، جزء «ها» آورده است: هانماید: بنماید / ۴۳۰، آشنایان با ویژگیهای زبانی متون می‌دانند که این، ویژگی زبان منطقه ری و کومش و بعضی از مناطق دیگر ایران بوده است.

۱-۳- بعضی واژه‌های کهنه در کتاب به کار رفته است مانند: اندی که به معنی همین که / ۴۱۷، انداخته به معنی مطرح کرده / ۶۱۰، بخشیده به معنی قسمت شده و توزیع شده و پراکنده / ۳۳، ۲۳۳.

۱-۴- واژه‌هایی که معانی کهن آنها متروک شده و در دوره‌های بعدی در معنی اصلی خود یا در معنی‌های تازه‌ای به کار رفته است مانند دست به معنی مسند / ۸۵، به جای به معنی در حق، بیرون به معنی بجز / ۱۸، نمودن به معنی نشان دادن / ۱۵، آمدن در معنی فعل ربطی شدن / ۲، نالیدن به معنی مریض شدن / ۲۵۴.

۱-۵- مصدرهای استمراری مثل می‌گفتن و می‌کردن / ۸، می‌بودن / ۹، می‌دانستن / ۴۲۸، می‌دیدن، می‌اشنویدن / ۳۹۵.

۱-۶- فاصله افتادن میان می و فعل مثل می‌باندازد / ۳۳۲.

۱-۷- فعل‌های پیشوندی به اندازه دوره سامانی در کتاب نیست اما تعداد آن قابل توجه است مثل باز بستن / ۲، برخورداردن / ۲، باز نمودن / ۲۰، برگرفتن / ۲۲، فرانمودن / ۳۱، در افتادن / ۷۵.

۱-۸- قیدها و صفت‌هایی که با پیشوند «ب» ساخته می‌شده مانند بقطع بجای قطعاً / ۱۰، دعاوی به دروغ بجای دعاوی دروغین / ۱۹، تربیت بوجه / ۵۲.

۱-۹- صفت‌هایی که به صورت قید به کار می‌رفته و بتدریج کاربرد آن متروک شده مانند مقید بایست گفتن / ۱۲.



۱-۱۰- نویسنده گاه گاه جمعهای عربی را دوباره با نشانه‌های فارسی جمع بسته است مانند مغازیها / ۶۷، منبرها / ۱۵۱، برکاتها / ۱۵۵، اصحابان / ۳۲۱.

۱-۱۱- جمع بستن واژه‌هایی با «ان» که همانندهای آنها در دوره‌های بعد متروک شده است مانند بیشتران / ۳۰۴، اولینان و آخرینان / ۲۸۵، مُرسلان و اوال‌الزمان / ۳۲۲، مقرّان / ۳۲۳، کدامان / ۵۱۵ و دو واژه مهاجر و انصار را به صورت مهاجریان و انصاریان / ۳۶۳ جمع بسته است.

۱-۱۲- افزودن یای مصدری به صفت‌های عربی و کاربرد آنها به جای مصدرهای عربی مثل جبری و مشبّهی و معطلی / ۱، کذّابی / ۲۲، ۱۷۹، خارجی / ۳۱، ریکی / ۳۲، سنی و رافضی / ۵۰، شیریری / ۷۹، احمقی و جاهلی / ۸۰، ساکتی کردن / ۱۸۲، فلسفی / ۲۷۱، حقی و باطلی / ۳۳۸، شتّامی و لعّانی و عیّابی / ۳۶۹. البته به موازات اینگونه حاصل مصدرهای فارسی، مصادر عربی را نیز مکرّر به کار برده است.

۱-۱۳- عبارت فعلی‌هایی که با حرف اضافه «به» ساخته می‌شده و بتدریج این حرف در استعمال افتاده است. این شیوه در این کتاب مکرر به کار رفته و یکی از شاخصه‌های زبانی آن است مثل به درست کردن / ۵۰، به حقیقت دانستن / ۵۵، به قبول بودن / ۵۶، به روا داشتن / ۷۸، ۲۶۷، به امیر کردن / ۹۳، به نشانه تیر کردن / ۹۴، به عفو کردن / ۹۵، به ظاهر کردن / ۹۸، به دروغ‌زن داشتن / ۱۲۶۳، به روشن کردن / ۲۷۲، به زن کسی بودن / ۲۹۳، به اعتقاد کردن / ۲۹۴، به سوهان کردن / ۳۶۳، به شیر داشتن / ۴۰۱.

۱-۱۴- نویسنده گاه گاه عبارتهایی را در حکم صفت به کار برده است مانند: حوالاتی نه بر جاده حقیقت / ۴، دین به دوغبا بفروخته / ۳۶۸.

۱-۱۵- استعمال فعلهای مرکب با همکرد «دادن» به جای «کردن» مانند اعتراف دادن به معنی اعتراف کردن / ۶۳، ۳۳۰، تحریض دادن به معنی تحریض کردن / ۱۰۵.

۱-۱۶- آوردن «از» در مواضعی که در دورانه‌های بعد متروک شده است مانند: «خاله را از چهارگونه سهو افتاده است.» / ۲۵۴، اگر مقدراً دو همسرایه باشند که یکی سبک‌باز دوستر دارد و بیشتر خورد و آن دگر حلوا بیشتر خورد روا نباشد که آن یکی از این یکی را به قاضی و شحنه برد.» / ۴۰۳.



۲- واژه و ترکیب

۲-۱- نویسندهٔ التّفصّل چندان در پی واژه‌سازی نبوده است اما گاه‌گاه، متناسب با موضوعات کتاب واژه‌های مرکب ساخته و به کار برده است مانند اموی طبع، مروانی رنگ، خارجی شکل، مجبّر اعتقاد، مشبّهی دعوی / ۴۳۷، محمدی عصمت، علوی شجاعت / ۴۷۷، محترم دیدار / ۵۴۵، بزرگ صورت (در معنی مجازی) / ۵۴۵، سیر اشکم / ۴۳۹، شهر جنگ (جنگ شهری؟) / ۳۶، سلطان خلیفه (خلیفهٔ سلطان) / ۷۹، دستاره‌بند / ۸۱، دوغ‌باز / ۱۸۹، و مواردی از این است.

۲-۲- در مواردی واژه‌های مترادف به کار برده است مانند: آفرین و ثنا / ۲، لغو و بی‌فایده / ۸ ضال و گمراه / ۲۳۸.

۲-۳- بعضی از ترکیباتی که در کتاب به کار رفته ترکیباتی است که هنوز هم در زبان گفتار رایج است مانند روی راست / ۱۰۶ که درست معادل «رو راست» امروزی به کار رفته و در ۱۷۸ به همان صورت «رو راست» نیز استعمال شده است، بر حساب کسی گرفتن / ۱۴۰، درست معادل است با آنچه امروز می‌گوییم به حساب کسی گذاشتن، قالب خالی کردن / ۱۸۵ معادل آنچه امروز می‌گویند قالب تهی کردن به معنی مردن، دل کسی گرفتن / ۳۸۳ به معنی دل‌تنگ شدن و ملول شدن، سرو بن چیزی / ۳۹۲، معادل آنچه امروز می‌گویند «سرو ته چیزی» و به ریش کسی خندیدن / ۵۳۰.

۳- ویژگی‌های نحوی

۳-۱- آوردن متمم و قید و صفت در پایان جمله: آن را مطالعه کردم به استقصاء تمام / ۳، خدای را یکی دانند بی‌مثل و مانند / ۱۶.

۳-۲- آوردن مفعول جمله به صورت مضاف‌الیه برای جزء اسمی فعل مرکب: مطالعهٔ تمام نسخه کرد / ۳، تلبیس ادله نکند / ۹.

۳-۳- در این کتاب حذف فعل و تکرار فعل به موازات هم به کار رفته است. تکرار فعل مانند آنچه در ص ۱۰، ۲۷، ۳۹۲ و دیگر صفحات دیده می‌شود.

۳-۴- در مواردی جملهٔ توضیحی صله را به جای آنکه پس از اسم بیاورد پس از فعل جمله می‌آورد: «... و از معنی این آیت نیز دور افتاده که در نصّ قرآن مجید مذکور است که...» / ۵، یا این جمله: «بیچاره از معنی این آیت بیگانه افتاده که حق تعالی

فرموده... / ۴-۵.

۳-۵- آوردن «ی» وحدت و نکره در واژه‌های متوالی: «اگر گدایی، انتقالی، مفسدی، بوجهیلی ایشان را بی‌هنر و بی‌زهره خواند در لعنت و جفا و نفرین باشد.» / ۴۴۲.

۳-۶- عطف فعل مضارع اخباری به ماضی ساده: «[مختار] گریان و غمناک پیش شریک اعور حارثی شیعی آمد و می‌گوید ای عم... / ۳۵۶. «امیرالمؤمنین علی چون فریاد عثمان شنید و بیچارگی او دید بیامد و می‌گوید...» / ۳۶۲. اینگونه عطف ناهماهنگ گاهی میان دو جمله است مانند: «طلحه... بر در سرای عثمان با حضور قوم با عُدیس سرّی می‌گفت، عثمان از بالا می‌گوید هذا طلحة کماتری...» / ۳۶۲. سیدی بدان بزرگواری اسیر و غریب و متحیر فرو ماند. در آن حالت ناامیدی، مهلهل را می‌گوید...» / ۳۸۲.

۳-۷- اضافهٔ نبوّت مکرر در کتاب به کار رفته است مانند حسن علی و فاطمه محمد / ۵۴ و هنداعتبه / ۲۴۸.

۳-۸- در موارد مکرر عبارتهای عربی در جمله به صورت قید و صفت و مسند و امثال این به کار رفته است: هم چندان آفرین و ثنا از اهل زمین و سما بر آل محمد و پاکان و برگزیدگان و احباب و ازواج و اصحاب او باد ما دارالفلك و سبّح الملك / ۲. بعد از استخاره تقریباً الی ربّ العباد و وسیلهٔ و ذخیرهٔ لیوم العباد شروع افتاد... / ۶.

۳-۹- در موارد مکرر جمله‌های فارسی را به عبارت عربی ختم می‌کند: «و آیت وعدالله الذین آمنوا... بر صحت عصمت و اثبات امامت گواه اوست زین‌الله الدّین والاسلام بخروجه و ظهوره و ملأالمشارق والمغرب من نوره» / ۶.

در مواردی نیز جملهٔ فارسی و عربی به هم پیوند خورده است مانند: «... پس به قول خواجهٔ رافضی بدهٔ سنی شده هیچیک از این انبیا لایق نبوّت و رسالت نبوده‌اند لخوفهم و عجزهم و جبنهم...» / ۳۳۴.

۳-۱۰- مطابقت صفت و موصوف از نظر جمع مکرر در کتاب دیده می‌شود: اصلاب طیبین، ارحام طاهرات / ۲، مشایخ کبار / ۵، سلاطین کبار / ۳۷، ملائکهٔ کزو بیان و مقرّبان روحانیان / ۳۲۲، دلالات قاطعات / ۵۳۲.

۳-۱۱- مطابقت عدد و صفت عددی چند بار در کتاب دیده می‌شود: صد هزار درود



و تحیات / ۱، هزاران کراسی و منابر و مساجد و مدارس / ۱۹، بیست هزار ناکثین / ۳۳۰.
 ۱۲-۳- مطابقت مسندآلیه و مسند در جمع گاه گاه در کتاب دیده می شود: مانند:
 پیغامبران همه صادقان و امینان / ۱۷.

۱۳-۳- مطابقت صفت و موصوف از نظر مؤنث بودن، روش کلی نویسنده است
 و تقریباً بی استثنا برای واژه های عربی مؤنث و جمعها صفت مؤنث آورده حتی برای
 جمعهای فارسی مانند: امامیه اصولیه / ۳، اصولیان اثنی عشریه / ۳، قدرت موجه / ۸،
 أعراض مخصوصه / ۱۶، اسانید صحیحه / ۳۰، سنت سنیه و طریقه مرضیه / ۳۲،
 شرایط موجه / ۵۴، طایفه محقه / ۵۹، مرجانه طاغیه / ۳۶۶، قطام خارجیه / ۳۶۶،
 فاطمه معصومه / ۴۶۷.

۱۴-۳- بعد از فعلهای شایستن و توانستن و بایستن و یارستن و خواستن، تقریباً
 بی استثنا مصدر تام آورده است.

۱۵-۳- چندین بار از فعلهای دوم شخص جمع، جزء «د» را حذف کرده است:
 الزام کنند که ایمان بیاری (بیاورید) و دست از مجبّری بدارید / ۴۲، تأمل کنی (کنید) /
 ۵۳، خواهی (خواهید) کردن / ۵۹، بیعت مکنی (مکنید) / ۵۹، اختیار کنی (کنید) / ۵۹،
 راه به مسلمان باز دهی (دهید) / ۶۴، دست از دامن بداری (بدارید) / ۱۶۳، چون به
 روزه باشی (باشید) شعر بخوانید / ۵۷۷.

۱۶-۳- نویسنده گاه گاه به پایان فعل در جمله ای که فاعل و مفعول آن مشخص
 است ضمیر «ش» افزوده است: «و بعد از آنکه به روزگار عبدالملک مروان رسید که
 خلیفه روزگار شد و اجماع بر وی منعقد شد، حجاج بن یوسف الثقفی را که امیر لشکر او
 بود بفرستادش... به مکه.» / ۹۳.

۱۷-۳- «ی» شرط را گاه گاه به آخر فعلها افزوده است: «... پس اگر این مصنف
 انبیا را از مانند این تهمت مسلم داشتی و زبان فتان در حق رسولان خدای تعالی به خطا
 نجانبندی اولیتر بودی از آنکه برایشان درود و ثنا به دروغ فرستادی...» / ۱۱.

۴- عناصر عربی

اصولاً در نثرهای قرن ششم عناصر عربی فراوان است. این کتاب نیز از این قاعده
 مستثنی نیست. مهم ترین تجلی عناصر عربی در کتاب اینهاست:



۴-۱- واژه‌های فراوان عربی: در این کتاب واژه‌های عربی فراوان به کار رفته است اعم از اسم‌ها و مصدرها و صفات عربی. نمونه را چند واژه نقل می‌شود: تحصیر و تعدید / ۳۴، منکوس / ۳۶، فسحت / ۳۷، اذی / ۴۷، مُشْنَع / ۴۹، اختلاق / ۵۵، غضوب / ۷۰، مضاذت و منافست / ۷۸، نبالت / ۸۰، مستحل / ۸۹، مأثوم / ۹۷ و امثال آنها.

۴-۲- انواع و اقسام جمعهای عربی که از فراوانی نیازی به مثال ندارد.

۴-۳- ترکیبهای عربی در کتاب فراوان است: حَبُّ النَّشْوَاءِ / ۴، مفترض الطَّاعه / ۶، مرحباً بالوفاق / ۹، مالا يُطاق / ۹، علی زعمه / ۱۵، منصوَصٌ علیه / ۲۹، معوَّلٌ علیه / ۳۰، الی یومنا هذا / ۵۲، قَلَّةُ الْاَلْتِقَاتِ / ۵۵، ابناء المهاجرین الأولین و الانصار المتقدمین / ۹۲ و امثال آنها.

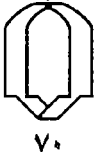
۴-۴- در این کتاب به مناسبت موضوع آن به آیات و احادیث و عبارات عربی مکرر استشهاد شده و معمولاً آنها را بی ذکر ترجمه آورده اما گاه گاهی همراه با ترجمه فارسی است، مثال را بنگرید به صفحات ۶۹، ۱۳۶، ۱۷۹.

۴-۵- نویسنده مکرر به جای «جز» و «بجز» واژه عربی الّا را به کار برده و معادل «مگر اینکه» واژه «والّا» را و به جای راندن و گفتن لفظ، ترکیب «اجرا» و «اجرا کردن» را.

۵- ویژگیهای ادبی

نویسنده پای بندی ویژه‌ای به کاربرد صنایع بدیعی ندارد اما به شیوه نثرهای قرن پنجم و نثرهای ساده قرن ششم، چسبه گریخته زیبایی‌های ادبی را در نثر خود به کار گرفته آنچنانکه تأمل در شیوه نویسندگی کتاب سبب می‌آید که پژوهشگر نثر آن را از نثرهای کاملاً ساده و بی‌پیرایه جدا کند. مهمترین توجه او به زیبایی‌های ادبی در این زمینه‌هاست:

۵-۱- سجع: گسترده‌ترین عنصر بدیعی در کتاب سجع است، اما سجع را در همه جای کتاب یکسان به کار نمی‌برد. به نظر می‌رسد که در استعمال سجع شیوه اهل منبر را به کار گرفته است. یعنی در مواضعی که از نظر اعتقادی یا عاطفی یا از جنبه تأثیرگذاری در مخاطب، لازم می‌دیده سجع به کار برده است مثلاً آنجا که سخن از امامان شیعه است معمولاً نثرش مسجع است. مثال: «... اگرچه تقرّب در آن به خدای بی عیب و عار و



به احمد مختار و به حیدر کرّار باشد دیباچه کتاب باید به اسم امام روزگار، خاتم‌الابرار... باشد که وجود عالم را حوالت به بقای اوست و عقل و شرع منتظر ظهور و لقای او... / ۶. «... مخالفت‌نوسنیان انتقالی و مجبران لابلالی...» / ۲۷۰. این شیوه جای جای در سراسر کتاب قابل تشخیص است.

۲-۵- همچنان که پیش از این گفته‌ایم و از اسم کتاب برمی آید کتاب التّقض، رد و نقض است و نویسنده بیشتر با دلایل شرعی و عقلی و استناد به قرآن و حدیث سر و کار دارد. با وجود این گاه‌گاه در تبیین نظر خویش، تمثیل‌هایی کوتاه یا داستان‌هایی بلندتر آورده است. گاهی نیز داستانهای جنبه تاریخی دارد مانند داستانی که از مناظره شیخ مفید و بوبکر باقلانی (ص ۲۱۰) آورده یا داستان طلاق دادن هارون زبیده را (ص ۲۱۵) و امثال این.

۳-۵- نویسنده در مواردی برای تبیین نظر خویش، ضرب‌المثل‌های فارسی و عربی را نیز به کار برده است. این مثلها گاه به نثر است مانند «پست خوردن و نای زدن به هم راست نیاید» (۵۵۸) و گاه منظوم است مانند «بط را چه زیان اگر جهان گیرد آب» (۶۴) و گاه تعبیرات مثلی عامیانه است مانند «دست از سرِ کلِ کسی برداشتن» (۳۸۰). وی ضرب‌المثل «جواب جنگ نباشد» را مکرر به کار برده همچنین این مثل را: «خواب یک نیمه‌راست نباشد و یک نیمه دروغ».

۴-۵- نویسنده جای جای در کتاب خویش اشعار عربی و فارسی نقل کرده است اما قصد او از نقل آنها آراستن کلام نبوده بلکه هر شعری را به مناسبتی آورده و همه آنها جزو مطلب است. گاهی نام گوینده را نیز آورده و در مواردی شعرها بی نام گوینده ذکر شده است.

۵-۵- اگرچه مبنای نثر کتاب بر القای مستقیم مطلب است به مخاطب، با وجود این، نویسنده گاه‌گاه تشبیه‌ها و استعاره‌ها و بندرت تشخیص‌هایی نیز در نثر خود به کار برده است. پاره‌ای از این عناصر، تکراری است و تازگی ندارد و پاره‌ای نیز ممکن است تازه باشد اما در همه موارد عناصر دینی و اعتقادی در ساخته شدن آنها دخیل بوده است، مانند:

چون شرف الائمه بونصر هسنجانی پرده نفاق خواجه از در خانه بخواست برداشتن... / ۱۳۸.



... مکه به مصطفی علیه‌السلام چون حلقهٔ میم کرده بود / ۲۹۰.

مذهب خواجه درین وجه برین قسمت قبا ی تنگ می‌آید / ۳۳۵.

دگرباره چون تره و اشنان با خرید و فروخت افتاد / ۳۳۶.

اشجار اشخاص ناکثین به باد تیغ لرزان کرد / ۳۷۸.

... و چون سر به گریبان بعث برکنند... / ۳۹۳.

و از اینگونه است این اضافه‌ها: جواهر محامد / ۱، غواصان دریای دین / ۱، بحر

دل / ۱، غوص ارادت / ۱، ساحل زبان / ۱، فتراک بعثت / ۲، میدان هذیان / ۵، کمر

ایمان / ۶، دریچهٔ ذرهٔ اولیّت / ۵۱، حلقهٔ عداوت / ۵۴، دست شبهت / ۵۶، لقمهٔ حق و

بیابان تکلیف و مردار رفض و روباه شبهت و گرداب تیه / ۲۰۵، خار تشبیه و خسک جبر

و شورستان بدعت / ۲۵۸، دامن زندقه / ۳۰۴، میدان عداوت / ۳۳۰، رخت سعادت /

۳۵۵، علف تیغ کسی شدن / ۳۶۶، دبیرستان کفر و لوح بدعت / ۳۶۸، فتراک قضا / ۵۶۷.

پاره‌ای تعبیرات مجازی و کنایی کتاب مانند: دستار انداختن، از درخت حنظل

شکر چیدن / ۱۰۵، کسی را فرا آب دادن / ۳۷۶، سیاه پای / ۳۸۱، سیاه قفا / ۴۳۷،

پرگار ملک بر کسی گشتن / ۳۸۶، لقمه سلام / ۴۱۷، کیله بر خود پیمودن / ۴۵۴، به نام

کسی دهل زدن / ۴۵۵، سنگ در آبگینه انداختن / ۴۶۷، در خواب کشتی گرفتن / ۴۹۰،

بار آبگینه داشتن / ۴۹۳، به نماز بودن ریش کسی / ۵۳۱، خار چشم کسی شدن / ۵۳۸.

۶-۵-هم‌آوایی: نویسنده در مواردی در جمله‌ها، از طریق هم‌آوایی، موسیقی در

کلام ایجاد کرده است مانند: «صد هزار دورد و تحیات از خدای تعالی و از همهٔ احبّا بر

زمرهٔ انبیا و رسل باد، سفیران عالم غیب، غرض مقدس ایشان معرّا و میرّا از همه عار و

غیب» / ۱-۲.

«... و خود نمی‌داند به گفت چنو خَسی دَنسی ناکسی شوم رویی خسیس طبعی

غبار تهمت بر چهرهٔ اهل دین و دولت ننشیند.» / ۷۵.

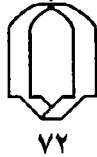
و گاه گاهی جناس‌هایی ساخته است مانند معرّا و میرّا / ۱، درود و دروغ / ۱۱،

ظاهر و باهر / ۱۸، کینه و سینه / ۷۵، کشته و پشته / ۱۸۲ و گاه واژه‌های هم‌وزن (جناس

متوازن و متوازی) به کار برده است مانند معقول و مقبول و منقول / ۴، توابع و لاحق /

۱۶، معصوم و منصوص / ۱۷، وزن و مغز / ۴۴-۵، فضایل و مناقب / ۵۰، عاقل و فاضل

/ ۵۰، مُخطی و مجرم / ۵۰، موافق و منافق / ۶۴.



زیرنویس‌ها

۱. برگزیده مرصادالعباد، دکتر محمدامین ریاحی، مقدمه، ص ۱۱. نامبرده مطلب را از یاقوت حموی نقل کرده است.
۲. نویسنده کتاب النقص، از شهاب‌الدین تواریخی نام نبرده است زیرا نسخه‌ای از کتاب وی که در دست عبدالجلیل رازی بوده، بی‌نام مؤلف بوده (کتاب النقص، ص ۵) اما مرحوم دکتر محدث ارموی در کتابی به نام «مقدمه نقض و تعلیقات آن»، ص ۳ به نقل از کتاب ریاض‌العلماء نام مؤلف را شهاب‌الدین تواریخی نوشته است. نیز نگاه کنید به تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۹۸۴.
۳. کتاب النقص، ص ۲-۳.
۴. همان، ص ۴.
۵. همان، ص ۵.
۶. همان، ص ۶.
۷. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۹۸۶.
۸. مجله سخن، ۱۳۳۱، ص ۲۳۹، مقاله معرفی کتاب النقص به قلم دکتر عبدالحسین زرین‌کوب.
۹. تاریخ ادبیات در ایران، ص ۹۸۶، استناد دکتر صفا به کتاب رافعی است به نام التودین فی ذکر اخبار قزوین.
۱۰. نقض معروف به بعضُ مثالب التواصب فی نقض بعض فضائح الروافض، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸، مقدمه، ص هفده - بیست‌وسه.
۱۱. کتاب النقص، ص ۲۳۹.
۱۲. همان، ص ۲۹۵.
۱۳. همان، ص ۳۷۶ و ۶۴۱.
۱۴. همان، ص ۴۷۵.
۱۵. همان، ص ۴.
۱۶. نمونه اشتباهات وی را و پاسخ عبدالجلیل رازی را به وی، بنگرید به ص ۸۶، ۵۰-۴۹، ۲۵۲، ۲۶۷-۸، ۲۸۰، ۲۹۶، ۲۲۸.
۱۷. همان، ص ۷-۶۶.
۱۸. همان، ص ۶۸.
۱۹. همان، ص ۶۹ و نمونه دیگر آن، ص ۲۴۷.



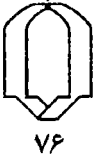
۲۰. همان، ص ۱۰۸.
۲۱. همان، ص ۱۰۹.
۲۲. همان، ص ۷.
۲۳. همان، ص ۲۳۵.
۲۴. همان، ص ۱۹۴ و نیز بنگرید به ۱۴۳.
۲۵. همان، ص ۶۴-۵.
۲۶. همان، ص ۹۶ و نیز بنگرید به ص ۱۱۴-۵، ۳۷۶-۷، ۳۷۹، ۴۸۱.
۲۷. همان، ص ۱۱۵.
۲۸. همان، ص ۶۳. مطالبی نزدیک بدانچه گفته آمد در دیگر مواضع کتاب نیز دیده می‌شود مانند آنچه در صفحه ۷-۴۵۶ گفته است: «... مسلمانان بر هفتادوسه گروه‌اند و مذاهب و مقالات هر یک مذکور و مسطور است و سید علیه‌السلام همه را به امت خود بر خوانده است و به یاء اضافه به خود منسوب ساخته تا کسی را زهره نباشد که به خون و مال بهری از امت فتوی کند و همه در حمایت شهادتین و شریعت و کتاب و قبله مصطفی‌اند...» و نیز بنگرید به ص ۴۶۲.
۲۹. همان، ص ۲۳۶ و نیز بنگرید به ص ۱۱، ۱۰۱-۱۰۰، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۷، ۳۴۶، ۴۸۱ و درباره عثمان بنگرید به ص ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳.
۳۰. همان، ص ۱۶۴.
۳۱. همان، ص ۱۷۷.
۳۲. همان، ص ۱۷۷.
۳۳. همان، ص ۲۳۶ و نیز بنگرید به ص ۶۰-۱۵۹، ۲۰۲، ۳۷۰، ۴۲۶، ۴۵۵.
۳۴. همان، ص ۸-۲۳۷.
۳۵. همان، ص ۹۴.
۳۶. همان، ص ۳۸۶ و نیز در تمجید از مأمون بنگرید به ص ۳۸۷ و ۳۸۹ و در ص ۱-۲۰، برای دارالخلافة - یعنی بغداد - جمله دعایی أَجْلُهَا اللهُ آورده است.
۳۷. همان، ص ۳۸۰ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و درباره بعضی از ستایشهای ضمنی از عباسیان بنگرید به ص ۳۱.
۳۸. همان، ص ۳۳۴.
۳۹. همان، ص ۳۳۵ و نیز بنگرید به ص ۳۱۴، و در انتقاد از مقتدر بنگرید به ص ۹۱.
۴۰. همان، ص ۱۵۹.



۴۱. همان، ص ۱۱۱-۱۱۰.
۴۲. همان، ص ۲۰۰.
۴۳. نمونه را بنگرید به ص ۲۴، ۲۵، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۳، ۵۰، ۶۴، ۸۲، ۱۰۸، ۱۴۲، ۲۰۱، ۳۱۳، ۳۹۳.
۴۴. همان، ص ۱۱ و ۶۳.
۴۵. همان، ص ۸-۳۷.
۴۶. همان، ص ۴۷۷.
۴۷. بنگرید به صفحات ۲۶، ۹۵، ۱۳۶، ۱۳۰-۱۲۸، ۷-۶، ۵-۴، ۳۰۹-۳۱۷.
۴۸. همان، ص ۲۴۰.
۴۹. همان، ص ۲۴۰.
۵۰. نمونه را بنگرید به ص ۳۴۶.
۵۱. برای اینگونه موارد بنگرید به ص ۳۱ و ۳۲، ۴۳، ۱۴۶، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۶۱-۲ و در ص ۲۶۱ گفته که دختر نظام‌الملک همسر پسر سیدمرتضی بوده است و درباره نام بعضی از شیعیان که ابوبکر و عمر و عثمان بوده بنگرید به ص ۹-۸، ۱۰۸، ۲۲۴، ۲-۴، ۴۰ و در ص ۴-۵ داستانی آورده که چرا شیعه در قرن ششم این نام‌ها را کمتر بر فرزندان خود می‌گذاشته‌اند.
۵۲. بنگرید به ص ۱۶۰-۱۵۹ و ۶-۲۱۵. و درباره نظر نیک نویسنده درباره نظام‌الملک بنگرید به ص ۴۷۸.
۵۳. همان، ص ۱-۳۷۰.
۵۴. همان، ص ۳۷۳-۳۷۰ و نیز ص ۵۹۲.
۵۵. همان، بنگرید به این صفحات: ۱۹، ۲۶، ۴۶، ۴۹ تا ۵۱، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۹۷، ۱۱۲، ۲۸۶، ۲۹۶، ۴۰۹، ۹-۲۳۸، ۲۶۷، ۴۲۴. نویسنده معتقد است که امامان غیب نمی‌دانند (ص ۲۵۷) و درباره «اشهدانَّ علیاً ولی الله» گفته است: «اگر در میان فصول بانگ نماز بعد از شهادتین کسی گوید؛ اشهد انَّ علیاً ولی الله «بانگ نمازش باطل باشد و باسر باید گرفت و نام علی در بانگ نماز بدعت است و به اعتقاد کردن معصیت، و گوینده این در لعنت و غضب خدای باشد.» ص ۹۷.
۵۶. بنگرید به ص ۲۴۵، ۲۶۳، ۵-۲۶۴، ۲۶۶ تا ۲۶۸، ۲۷۰ تا ۲۷۳، ۲۷۹ تا ۲۸۲، ۴۹۰، ۴۹۸.



۵۷. همان، ص ۳۹۹.
۵۸. همان، ص ۳۹.
۵۹. همان، ص ۳۹۹.
۶۰. در مورد اخير بنگريد به ص ۱۱۷ و ۱۱۹ و ۱۲۴ تا ۱۲۸ و در مورد رجال شيعه بنگريد به ۳۲ و ۳۳ و ۳۶، ۴۰ و ۴۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۱۱۹ تا ۱۲۱، ۱۲۴ تا ۱۲۵، ۱۸۵، ۱۹۰ تا ۱۹۴، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۲ تا ۲۱۶، ۲۲۲ تا ۲۲۷، ۳۹۸ و ۳۹۹، ۵۷۷.
۶۱. برای دیدن نام تعدادی از مدارسی که نویسنده نام برده است بنگريد به ص ۱۸ و ۱۹، ۳۷، ۴۳۵.
۶۲. همان، ص ۱۰۳.
۶۳. همان، ص ۱۰۶.
۶۴. همان، ص ۷۷، ۱۹۴ تا ۲۰۲.
۶۵. همان، ص ۱۲۳، ۲۰۲.
۶۶. مثال را بنگريد به ص ۱۸۱ و ۲۵۱.
۶۷. همان، ص ۳۸ و ۳۹، ۱۰۷، ۱۹۰، ۲۳۴، ۲۴۲، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۲۳، ۴۳۲، ۴۶۳، ۴۷۷، ۵۲۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۳۲.
۶۸. همان، ص ۱۱.
۶۹. همان، ص ۹۹.
۷۰. سبک شناسی بهار، ج ۲، ص ۶۲ به بعد؛ فن نثر، دکتر خطیبی، ص ۱۳۰ به بعد.



منابع

۱. برگزیده مرصادالعباد: به کوشش دکتر محمدامین ریاحی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۱.
۲. تاریخ ادبیات در ایران: ج ۲، دکتر ذبیح‌آبادی، صفا، ابن سینا، تهران، ۱۳۴۷.
۳. سبک شناسی: محمدتقی بهار (ملک الشعراء)، کتابهای پرستو، تهران، ۱۳۴۹.
۴. فن نثر، دکتر حسین خطیبی، انتشارات زوّار، تهران، ۱۳۶۶.
۵. کتاب النقص (مقاله): دکتر عبدالحسین زرین کوب، سخن، سال چهارم، ص ۴۱-۲۳۹.
۶. مقدمه نقض بعضی مطالب الرّوافض و تعلیقات آن، جلال‌الدین محدّث، تهران، ۱۳۳۵.
۷. نقض معروف به بعضی مطالب النواصب فی نقض بعضی فضائح الرّوافض، نصیرالدین ابوالرشید عبدالجلیل قزوینی رازی، تصحیح میرجلال‌الدین محدّث ارموی، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۸.

An Analytic - Stylistic Study of Al-Naqz

Muhammad Ghulamrezai, Ph.D.

ABSTRACT

'Baaz-e-Fazae-Al-Rarafez' - a book by Shahab Al-Din Tavariki - was written in the 6th century according to the lunar calander - a period of religious controversy to refute Shi'ite principles. In reply to Tavariki's claim, Abdol Al-Jalil Gazvini composed *Al-Naqz*. The book is considered an authoritative prose which delineates the views of Asna Ashar Shi'ite on differences between sunnite and Shi'ite. It supplies abundant information about historical, social and theological men of Shi'ite. Furthermore, one can discover a certain method of refutation within the lines of the work.

In terms of language and style, the work is simple enough to indicate the state of prose development during that period. Notwithstanding, certain features stand highlight. They include the use of 'ella' instead of 'joz' and 'bejuz' (all meaning except), 'va' instead of 'ba' (meaning 'with'), the use of 'infinitives' after the modals 'bayad' (must), 'shayad' (may), 'kahad' (will), 'yarad' (meaning almost 'help'), and 'tavanad' (can), the use of 'ha' instead of 'joz', the use of 'bi' inflection (connoting potential mood), the use of the word 'ijra' instead of 'goftan' and 'randan-e-lafz' (all meaning 'to stay'), the use of verbals beginning with the preposition 'be', the use of Arabic elements, the use of rhythms, puns, similies, metaphors, ironies, Arabic and Persian proverbs, tales and fables..

